

روایتی از محدوده‌های تاریخی در ارض اقدس که نامش با انقلاب اسلامی گره خورده است

کاشانی؛ نخستین خیابان «شهید» در مشهد

رضا سلیمان نوری

یکی از ویژگی‌های شهرهای قدیم ایران، داشتن برج و بارو است. این برج و باروها به مرور زمان و بر اثر گسترش شهر سرنوشت‌های متفاوتی پیدا کردند. برخی چون دروازه محمدیه تهران به رغم هضم شدن بافت‌های اطرافشان در دل شهری هنوز نیم‌بند و به عنوان یک گذر به عمر خود ادامه می‌دهند و از برخی دیگر هیچ اثری جز روی نقشه‌های قدیمی نیست. حکایت برج و باروی شهر مشهد از این دسته دوم است و از سال‌های دور و اگر بخواهیم دقیق بگوییم از اواخر دههٔ ۴۰ خورشیدی که آخرین بازمانده‌های بارو یا همان دیوار دور شهر مشهد در منطقه عشرت آباد تخریب شد تا



گذشته خیابان براساس آنچه در نقشه‌های گذشته شهر مشهد ثبت شده، بخش‌هایی از خیابانی که اکنون با نام شهید محسن کاشانی شناخته می‌شود، بر روی باروی قاجاری مشهد احداث شده است. به عبارت بهتر دیوار دور شهر از کوچه موسوم به نور- که از تابلوهای توحید ۲۵ و کاشانی ۵۲ دو سوی آن قرار دارد- به دروازه بالاخیابان مرتبط می‌شده است. این دیوار درست در مقابل بوستان کودک کنونی که ابتدای شهید کاشانی ۵۲ باشد، زاویه پیدا کرده و تا محدوده چهارراه خواجه ربیع قدیم (آیت‌ا... عبادی فعلی) در مسیری که بعدها خیابان شده، امتداد پیدا می‌کرده است.

پس از این چهارراه، تا محدوده کنونی چهارراه هاشمی نژاد، دیوار شهر کمی به سمت بالاخیابان منحرف می‌شده، اما پس از آن باز تا چهارراه شهید گمنام

شهید کاشانی که بود؟

نام کامل شهید محسن کاشانی که مردم و علمای مشهد نام وی را در بین ده‌ها شهید مشهدی دوران انقلاب اسلامی به عنوان نخستین نامی که بر یک خیابان گذاشته می‌شود، انتخاب کردند، محسن‌مباشر کاشانی است. او بهار سال ۱۳۳۵ در یکی از فرعی‌های کوچه حسین‌باشی که به خیابان عشرت‌آباد وقت منتهی می‌شده به دنیا می‌آید. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه راهنمایی تکمیل می‌کند. شهید از همان اوایل نوجوانی به مطالعه هم علاقه زیاد داشته، کتاب‌های دکتر علی شریعتی، جلال آل احمد و… را مطالعه می‌کرده و در جلسات



منبع عکس: مرکز اسناد تاریخ و توسعه شهر در شهرداری مشهد

گروه تاریخ و هویت‌اخانه، ملک، با قدمتی هم‌پای عصر قاجار که نامش را از حاج‌حسین‌ملک به‌یادگار دارد، از معدود خانه‌های به‌قامت‌ایستاده و به‌اصطلاح نیمه سرحال مشهد است که اگر چه قسمت اندرونی آن تخریب شده، اما عمارت و نمای بیرونی آن حفظ شده و در این میان صد البته موزه شدنش، در این امر بی‌تأثیر نبوده است تا مانند دیگر خانه‌های تاریخی به پهلوا افتاده شهر نباشد که این روزها تنها نامی از آن‌ها باقی‌است و اندک عکسی در کنج کتاب

یا آرشیو سازمانی و بس. اما در این خانه دو طبقه که ۶۰۰ متر مربع زیربنادارد، علاوه بر سبک معماری سنتی ایرانی، ویژگی‌هایی از معماری اروپایی نیز دیده می‌شود که در تقابل بافت مدرن شهر است. در همان ابتدا نمای بیرونی خانه، پنجره‌های متعدد چوبی و آجرکاری‌های ظریفش نگاهتان را به سمت خود جلب می‌کند. وارد محوطه خانه که می‌شوید، یک حوض بزرگ و چندین فضای چمن‌کاری شده در اطرافش می‌بینید، دور تا دور تان را حصار تاریخی این ملک در برگرفته و نیمکت‌هایی برای رفع خستگی و

تماشای این زیبایی وجود دارند. طبقه‌اول خانه به علت سقف متشکب و منبت‌کاری شده‌اش معروف شده و اگر به هنرهای اصیل ایرانی خیلی علاقه‌مند باشید، گچ‌بری‌های شومینه شما را محو خود می‌کند. اتاق‌های طبقه بالای خانه شبیه یک موزه است که ویترین‌هایی در دیوارهایش تعبیه شده و آثار هنرمندان کارگاه و اشیای متعلق به خانه در آن‌ها نگهداری می‌شوند. جالب است بدانید که چند سال پیش طی خاکبرداری‌ها هم یک حمام به متراژ ۱۲۷ متر در زیر خاک این بنا کشف شده که می‌توان گفت یکی از قدیمی‌ترین و تاریخی‌ترین حمام‌های

مشهد است. قسمت‌های مختلف این حمام مثل گرم‌خانه، سرویس بهداشتی، نمازخانه، محل انبار چوب و آتش‌دان نشان از معماری اسلامی آن دارد.

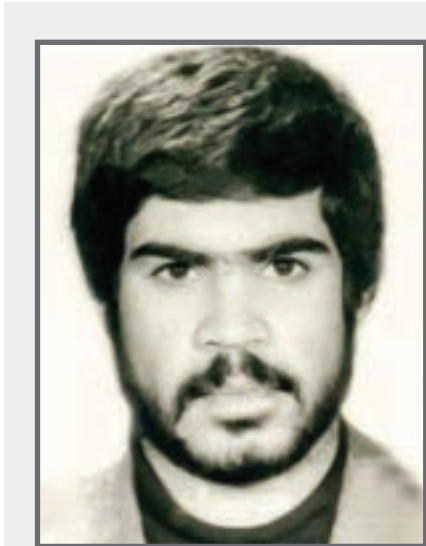
کوچه گردی



نمایی از ابتدای خیابان کاشانی

گرامی داشت یاد این شهید عزیز از این پس، سهرام‌شاه عباس به سهرام شهید کاشانی و خیابان عشرت‌آباد (از ابتدا تا انتها یعنی از سهرام‌شاه عباس تا چهارراه مقدم طبرسی) به نام خیابان شهید کاشانی تغییر نام پیدا می‌کند. بدین‌گونه نخستین خیابان مشهد به نام یک شهید مزین می‌شود، نامی که با گذشت ۴۴ سال از تاریخ انقلاب اسلامی هنوز هم پایرجاست.

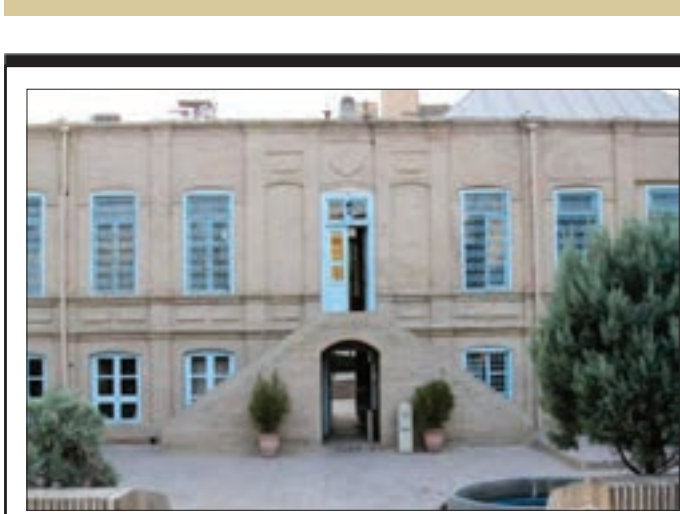
حسین باشی قرار داشته است، حرکت می‌کنند. آنان پس از تیریک و تسلیت گفتن به خانواده شهید کاشانی، در جایی که امروزه به «سهرام کاشانی» معروف است و آن زمان «سهرام‌شاه عباس» خوانده می‌شده، گرد هم می‌آیند و در حرکتی انقلابی نام شهید کاشانی را جاودانه می‌کنند. در این روز از چهارراه خواجه ربیع به سمت خانه اعلام می‌شود که به خواست مردم و برای



این واقعه در گزارش شهربانی همدان چنین نقل شده است: «ساعت ۱۱:۳۰ روز ۹/۱۹/۵۷، یکی از ژاندارم‌های نگهبان منزل استانداری همدان، با سلاح سازمانی (ژ۳) به طرف استاندار تیراندازی کرد که به دست وی اصابت کرد و دو نفر از مأموران به اسامی ژاندارم کیومرث خواجه ربیعی و سرپاسبان دوم عبدالصالح محمدی، مأمور محافظ استاندار نیز که درصدد دفاع از استاندار برآمده بودند، مورد اصابت گلوله قرار گرفتند و مجروح شدند که معالجات درباره ژاندارم کیومرث خواجه ربیعی مؤثر واقع نشد و فوت کرد و سرپاسبان مزبور در بیمارستان، بستری و ضارب متواری شده است ... ساعت ۱۶، ضارب به وسیله مأموران ژاندارمری در بالای گنج‌نامه (کوه‌های همدان) کشته شده

تشییع شهید کاشانی

خبر اقدام محسن‌مباشر کاشانی در سراسر ایران می‌پیچد و شور غریبی در مردم به وجود می‌آورد. همه می‌خواستند بدانند که این جوان مشهدی کیست که چنین مردانه و از جان خود گذشته در برابر ظلم ایستاده است. وابستگان رژیم پهلوی، برای مدتی از تحویل پیکر شهید به خانواده اش خودداری می‌کنند. در یکی از گزارش‌های نظامی آمده است: «در صبح ۲۱/۹/۱۳۵۷ به دنبال کشته‌شدن سرباز وظیفه محسن‌مباشر کاشانی، ضارب استاندار همدان که در روز ۱۹/۹/۱۳۵۷ اتفاقی افتاده، عده‌ای



مشهد است. قسمت‌های مختلف این حمام مثل گرم‌خانه، سرویس بهداشتی، نمازخانه، محل انبار چوب و آتش‌دان نشان از معماری اسلامی آن دارد.

ایران نامه

روایت جنون آقا محمدخان و شفاعت آقاعلی!

کمال سیستانی

ماجرای آقا محمدخان و حمله او به کرمان را که در تعقیب لطفعلی‌خان زند، اتفاقی افتاده است، همه کم و بیش خواننده‌ایند و درباره جنایتی که رخ داده است، نقل‌ها شنیده‌اید، اما یک جای این ماجرای تاریخی تلخ، کمتر بیان شده و آن حکایت خانۀای است که آقا محمدخان آن را دارالامان قرار می‌دهد و می‌گوید: «هر کسی که به این خانه وارد شود، از مرگ جان می‌رهاند.» خانۀ‌ای که در تاریخ به خانه «آقاعلی» معروف است. اما این آقا علی کیست؟ تاریخ‌نگاران آقاعلی را وزیر مورد توجه آقا محمدخان نوشته‌اند که در تاریخ دو جا شافی می‌شود. یکی در حمله به گواشیر کرمان که گویا در آنجا خانه و مایملک داشته و دیگری در زمانی که شاه‌خواجه، دستور به قتل نگهبان خوابگاهش می‌دهد. اما شفاعت او با به‌گدایی رفتن مردم بیچاره گره خورده است؛ ماجرای تلخ اما شنیدنی از تاریخ.

مرضی‌راوندی در جلد۲ کتاب «تاریخ اجتماعی ایران» می‌نویسد: «پس از آنکه لشکر شاه قاجار گواشیر را مفتوح کردند، حکم به قتل و غارت مردم آن بلد(سرزمین) داد مگر خانه آقا علی را که مستثنی فرمود. سپس جمله جمعیت، از مردم اردو، تراکمه و استرآباد و طبرستان و دیگر سپاه باقی‌مانده زند همه و همه را گفت از دم تیغ بگذرانند و این قتل عام چنگیزخانی را نو کنند. پس از این دستور، از زن و مرد و کودک کرمانی آن‌قدر در خانه آقاعلی پناه جستند که ۵ زن و کودک زیر دست و پا خفه شدند، لیکن هر کس به آنجا پناه برد، از قتل و اسر(اسارت) محفوظ ماند. روز دیگر نیز حکم پادشاهی این شد که فرمودند، متعلقان آقاعلی با هر کس از مرد و زن که پناهنده خانه او هستند، از شهر بیرون بروند. منسوبان آقاعلی با دوازده هزار نفر از انات و ذکور که به خانه آن‌ها التجا جسته بودند، به جانب فریزن که مایملک دیگر آقاعلی بود، رفتند و حکم به تخریب شهر و مردمش شد.» سایکس نیز در سفرنامه خود می‌نویسد: «با مردم کرمان با نهایت قساوت و بی‌رحمی که در تصور نمی‌گنجد، رفتار شد. زنان آنجا را تسلیم قشون سربازان کرده و دستور به هتک حرمت دادند و در ادامه فاتح مغرور(منظور آقا محمدخان است) دستور داد ۲۰هزار جفت چشم از مردان کرمانی دراورده و به او تقدیم کنند. به این ترتیب تمام جمعیت ذکور، کور شدند و زنانشان هم به بردگی رفتند. آقا محمدخان همچنین فرمان داد ۱۰۰نفر اسیر را گردن بزنند و سرهای آنان را به همراه ۳۰۰ اسیر دیگر که بعدا کشته شدند، به بیم‌بیرند و در همان مکان که لطفعلی‌خان را دستگیر کردند، بچینند و کوهی از چمچمه بسازند.»

تا اینجای قصه آقاعلی وزیر دوازده هزار کرمانی را نجات می‌دهد، اما این جمعیت بعدها به دلیل فقر، تنگ‌دستی و قحطی سرنوشت بسیار بدتری پیدا می‌کنند، زیرا که تقریباً همه آن‌ها به ناچار از آنجا که هراتجه داشته، از دست داده بودند، به تکدی‌گری مبتلا می‌شوند و جمعیتی عظیم از گدایان را تشکیل می‌دهند که چون سیلی به دیگر شهرها روانه می‌شوند.

اما نوبه دومی که نام آقاعلی را می‌توان یافت هم در همین دوره آقامحمدخان است؛ تاریخ‌نگاران می‌گویند، آقامحمدخان به‌جنون طلایرستی مبتلا بوده و شب‌هنگام پیش از خواب، صندوقچه‌ای سر به‌مهر از جواهراتش را روی بستر خود می‌ریخته و صورت خود را روی آن‌ها می‌کشیده و در حالتی جنون‌آمیز از تماشایشان لذت می‌برده است. در شبی از این شب‌ها، کام‌جویی از طلاها و جواهرات به درازا می‌کشد، هادی‌خان که نگهبان خوابگاه شاه بوده، از گوشه پرده نظری به درون اتاق می‌اندازد تا ببیند شاه در چه حال است. مشاهده می‌کند که آقا محمدخان جواهراتی را روی تخت ریخته است و صورت بر آن‌ها می‌ساید، هراسان کنار می‌رود، اما شاه که متوجه نگاهی غریبه شده بود، او را صدا می‌زند. هادی‌خان قدری با تأمل وارد اتاق می‌شود تا مگر وانمود کند که خواب بوده است، اما در واقع با این کار، نامه قتل خود را امضا می‌کرده است.

آقا محمدخان به سبب اهانتی که از طرف نگهبان به او شده بود، تصمیم به قتل او و پسرش می‌گیرد، اما آقاعلی شافی می‌شود. روایت است تقاضای او به سه شرط پذیرفته می‌شود، یکی آن‌که نگهبان به دست خود چشمان پسرش (خواجه محمد زمان) را از کاسه درآورد یا اینکه تا یزد او و پسرش جلوی اسب شاه بدوند یا هزار تومان غرامت بپردازند. نگهبان شرط سوم را قبول می‌کند و هر آنچه داشته از خانه و زمین می‌فروشد و مبلغ بسیاری هم قرض می‌گیرد و غرامت شاه را می‌پردازد، اما فرزندان او بعد از این برای باز پس دادن بدهی‌ها، همه به‌گدایی می‌افتند و روزگار به سختی می‌گذراند.

آیین خراسانی

باد وزیدن به وقت خرمن‌کوبی



در خراسان قدیم که زندگی به کشت و کار گره خورده بود، رفتار با زمین از بهار تا زمستان آدابی می‌طلبید و خراسانی‌ها برای هر اتفاقی آیینی دارند. یکی از این آیین‌ها تقاضا برای وزیدن باد به هنگام خرمن‌کوبی است. در واقع وزیدن باد برای جدا شدن پوخ و پخال (کاه، شاخه و برگ خشک و هر چیزی به جز گندم) لازم بوده و به اصطلاح کمک کشاورز: بر اساس پژوهش دکتر ابراهیم‌شکورزاده بلوری، زارعین خراسانی در فصل خرمن‌کوبی و باد دادن گندم اگر هوا آرام و بدون باد باشد، این ترانه را می‌خوانده‌اند:

سر کوه پلن(بلند) الماس الماس

مُراژم ره(را) بده یا حضرت عباس

مُراژم رده که بی‌مُراژم

سپس با صدای بلند صلوات می‌فرستند و از خداوند و ائمه اطهار^(ع) تقاضای برآمدن حاجت خود را می‌کنند. گویا در برخی روستاها نیز در هنگام صلوات فرستادن، گل خارهای صحرایی را کنده، به هوا پرتاب می‌کنند یا چند برگ از گیاهی به نام «بادانگیز» را لای انگشتان خود له کرده، در هوا پراکنده می‌کنند و معتقدند به این طریق باد به زودی به حرکت در خواهد آمد.